

کرده‌اند که تا اندازه‌ای ماهیت اصلی دشمنی‌های محمد علی میرزا را با مشروطه-خواهان فاش میکند. ایشان به‌نویسنده گفتند: «محمد علی شاه هنگام ولیعهدی قلباً با مشروطه‌طلبان و آزادیخواهان همگام بود و پنهانی از آنها حمایت میکرد. در آن زمان حامیان آزادی در ایران کسانی بودند، که واقفاً آرزوی تحول در زندگی مردم ایران و رفع ظلم را داشتند، و خواستار حکومت قانون بودند. هنوز عمال انگلیس در بین آزادی‌طلبان رخنه نکرده بودند و مردم آزادی را جز بخاطر اجرای حق و عدالت نمی‌خواستند. خوب بخاطر دارم که در آخرین سفر مظفرالدین‌شاه بارو با هنگامیکه محمد علی میرزا بتهران آمد، روزی در منزل او عده‌ای از سران مملکت جمع بودند در میان آنان سپهسالار - نظام‌الملک - مشیرالملک - علاء‌الطنه - میرزا حسن خان مشیرالدوله و سده‌ای دیگر که همه دارای عناوین و القاب و جزو دستگاه حاکمه کشور بودند، حضور داشتند. آنها از هر دری سخن میگفتند تا اینکه در باره قروض ایران صحبت بمیان آمد محمد علی شاه از وزیر خارجه مبلغ کل قروض را پرسید و وقتی جواب شنید از او خواست که راه پرداخت این قروض را نشان بدهد. وزیر خارجه نتوانست جواب صحیحی بدهد و ناچار محمد علی شاه همین سؤال را از همه حاضرین کرد. ولی هیچکس نتوانست پاسخ درستی بدهد آنگاه محمد علی شاه که حوصله‌اش سرآمده بود خطاب به مشیرالدوله گفت: «پس ما چه باید بکنیم. این قروض سنگین کمر ایران را شکسته، طمع‌دستگاه حاکمه تمام شدنی نیست. پس کی باید مملکت را نجات بدهد؟» باز هم هیچکس جوابی نداد و بالاخره وزیر خارجه از محمد علی شاه پرسید که «بنظر خود شما قروض را چگونه بایستی تأدیه کرد؟» ولیعهد که از کودکی غرور خاصی داشت گفت: «اگر من شاه شدم قروض مملکت را از درآمد و دارائی شماها تأدیه میکنم. تنها راه همین است و بس. سخنان ولیعهد در سکوت عری‌گیاری تمام شد و چشمان غضب‌آلود حاضرین از نظر ولیعهد ساده لوح و مغرور مستور ماند ولی من که از او کوچکتر بودم توانستم آنچه را که در دل حضار میگذشت استنباط کنم. ماهها از این واقعه گذشت يك روز یکی از حضار بمن اطلاع داد

که همانروز مشیرالدوله چندتن از مدعوین خانه ولیعهد را بخانه‌اش دعوت کرده و یکایک را بقرآن قسم داد و گفت:

«باید همه با هم متحد شویم و بگذاریم محمد علی میرزا شاه بشود.» این نخستین قدمی بود که سردمداران مملکت بر علیه محمد علی شاه برداشتند. اگر از من بپرسند چرا محمد علی شاه با مشروطه مخالف شد و خود را بدامن روسها و مستبدین انداخت بجز آن میتوانم بگویم که توطئه همان چند نفر که از هدفهای محمد علی شاه مطلع شده بودند مخالفت او را توسعه داده و عاقبت او را بچنان روزی انداختند که همه میدانند.<sup>۱</sup> بدین ترتیب مشاهده شد، که دشمنان محمد علی شاه در درجه اول درباریان طماع و رجال پول پرست و طبقه حاکمه کشور بودند. اینها که از شاه و خوان گسترده دربار منتفع میشدند و خود از مستبدین بودند، در نهان با مشروطه طلبان سازش کرده متفقاً بر علیه محمد علی شاه اقدام میکردند و آرزوئی جز خلع او از مقام سلطنت نداشتند. هماهنگی نظریات این دسته با مشروطه خواهان افراطی و (هیئت مدهشه) و اعضاء انجمن آذربایجان نتیجه‌اش تهیه مقدمات سوء قصد به شاه بود. نمایندگان تندرو آذربایجان برای اینکه زمینه سقوط شاه را در نوده مردم و افکار عمومی آماده کنند، در مجلس برای تحقیر شاه او را (محمد علی) مینامیدند و مردم را علیه او بشورش فرا میخواندند. سید جمال واعظ حتی به مادر شاه توهین میکرد و نسبت‌های ناروا یاد میداد و ملك المتكلمين که از ظل السلطان الهام میگرفت و برای بساطت رسانیدن او فعالیت میکرد، زشت‌ترین کلمات را به شاه میگفت. حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی مینویسد:

«... و تقی زاده در میان و کلا از همه به مخالفت با شاه معروفتر است. شاه نیز او را دشمن خود میداند و تصور میکند در قتیبه بمب، او و رفقای نزدیکش دخالت داشته‌اند.»

محمد علی شاه از روز سوم جمادی الاول ۱۳۲۶ به باغشاه رفت و روز ۲۳ فرهاد بیماران مجلس را داد.

با آغاز چیرگی استبداد بر آزادی بنامشور محمد علی شاه، صور اسرافیل و ملك المتكلمين را كشتند و قاضی قزوینی را مسموم کردند. نقی‌زاده رئیس انجمن آذربایجان که خود منادی شورش بود از روز قبل از حادثه که قشون ملی آماده کارزار میگردد در خفا می‌زیست و روز بمباران مجلس که افراد انجمن بكمك مليون عليه قزاقان مردانه می‌جنگیدند، بجای اینکه او هم بمیدان کارزار و یا بمجلس برود از نهانگاه با درشکه مخصوصی که سفارت بریتانیای عظمی برایش فرستاده بود به سفارت انگلیس پناه برد.

### گزارش وابسته نظامی سفارت انگلیس

ولی با وجود این، مبارزه در پایشخت ادامه یافت. در این نبرد دلیرانه، بموجب گزارش رسمی که به شاه دادند تعداد کشته‌های مردم ۵۰۰ نفر ولی بنا بادعای کلنل لیاخف ۲۷۰ تا ۳۰۰ نفر بود. در باره این نبرد تا کنون گزارش‌ها و وقایع گوناگونی نقل شده، اما آنچه که بسیار جالب است و تا کنون منتشر نگردیده اطلاعاتی است، که یکی از روزنامه‌نگاران<sup>۱</sup> به نقل از گزارشی که برای کلنل لیاخف از وقایع مبارزات و انقلاب تهیه شده به ماژور استوکس وابسته نظامی سفارت انگلیس داده است. ماژور استوکس اطلاعات واصله از دوست روزنامه‌نگار خویش را که روز ۲۲ جمادی الاول در شهر روی داده برای سرادارد گری وزیر امور خارجه فرستاد. این گزارش که روز ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ نوشته شده است چنین آغاز میگردد:

«... پیش از سپیده دم روز ۲۳ ژوئن کلنل لیاخف» همراه با ۳۰۰ نفر قزاق و دو توپ در مسجد سپهسالار موضع گرفت. وی نفرات خود را در داخل دو طرف درهای شمالی و غربی و روی پشت بام مسجد به نگهبانی کمارد و خود برای دادن گزارش به شاه، به باغشاه بازگشت ولی بار دوم که بمسجد رفت مشاهده کرد که اعضاء انجمن‌ها نفرات او را بیرون رانده و مسجد را اشغال کرده‌اند.

۱ - شاید این روزنامه‌نگار طرف اصماد کلنل لیاخف که حتی دسترسی بگزارش رسمی قزاقخانه داشته (هاتف) بلناری باشد. ادوارد برون در کتاب تاریخ انقلاب ایران بتفصیل از هاتف و اسنادی که او بدست آورده یاد کرده است.

«بقرار اطلاع وقتی کلنل لیاخف به باغشاه مراجعت میکنند، حدود دو هزار تن از مردم به رهبری سید عبدالله بیهبانی یکی از دو رهبر مذهبی تهران یا نجا رسیده و به داخل مجلس که در جوار مسجد استراخ یافته‌اند، این افراد سپس خود را به در شمالی رسانیده قصد داشتند داخل مسجد بشوند، اما قزاقها جلو گیری میکنند و میگویند دستور ندارند کسی را بداخل راه بدهند سید عبدالله میگوید بخیر دوستان من، شما موضوع را نمیدانید، من بخاطر حفظ صلح و جلو گیری از خوریزی آمده‌ام ما با هم برادر و همه مسلمانیم.»

«فراقها با و راه دادند و جمعیت بدنبالش وارد مسجد شدند ولی با يك يورش ناگهانی، مردم قزاقها را اخراج و درها را میخکوب کردند و سید عبدالله با طرفیان خود گفت: «هر پندرسوخته‌ای خواست وارد مسجد شود او را بزنید.»

افسر ایرانی که در غیاب کلنل لیاخف فرماندهی افراد را بر عهده داشت در پاسخ بازخواست کلنل گفت:

«مسجد را از دست داده‌ایم. کیفیت کار اهمیت ندارد، آنچه مهم است آنست که مسجد را از دست داده‌ایم»

«کلنل لیاخف دستجاتی از افراد قزاقی را در خیابانهای که بمجلس و مسجد منتهی میشود به نگهبانی گماشت و راه را بر سایر مردم که قصد پیوستن یا فراد داخل مسجد را داشتند بست. لیاخف همانطور که در نقشه مشخص است (نقشه ضمیمه گزارش استوکس بوده است) دو توپ در محل معین شده مستقر ساخت و چهار توپ دیگر را نیز که از باغشاه رسیده بود در برابر انجمن آند با بجانها و جنوب شرقی مسجد سوار کرد. ظاهراً توپ دیگری هم در منتهی الیه ضلع شمال شرقی میدان قرار داد آنگاه خود به باغشاه بازگشت تا به شاه مرده بدهد که سید عبدالله و یارانش در مسجد محبوسند و او اینک باید در انتظار تسلیم انجمنها باشد.

«در این موقع به لیاخف خبر رسید که از روی دیوار مجاور مجلس بمپی بر روی

قزاقها پرتاب شده و بر اثر انفجار آن سه سرباز و دو اسب بهلاکت رسیده‌اند.

«گفته میشود در همان هنگام از ساختمان انجمن آذربایجانها بسوی پنج تا شش قزاقی که از برابر خانه ظل‌السلطان (ساختمان فعلی وزارت آموزش و پرورش) میگذشتند تیراندازی شده است. ولی قزاقها باین شلیک پاسخ نداده و گفته‌اند: دستور ندارند بسوی مردم تیراندازی کنند. سپس از آن محل دور شده به قزاقهای میدان ملحق می‌شوند.

«همچنین گفته میشود در همان موقع از ساختمان انجمن مظفریه واقع در شمال میدان نیز چند گلوله بطرف میدان شلیک شده و یکی از قزاقها کشته میشود.

«وقتی کلنل لیاخف بمیدان بازگشت، مشاهده کرد که نفراتش دارند به زیر دیوار خانه‌های اطراف میدان پناه می‌گیرند. وی فرمان داد قزاقها با منظور ارباب مردم یکبار بسوی هوا شلیک کنند ولی به محض اینکه شلیک هوایی صورت گرفت، قزاقها از هر سو هدف گلوله قرار گرفتند. زیرا مردم که تصور میکردند مورد حمله دسته جمعی قزاقها قرار گرفته‌اند، بمقابله برخاسته بودند. سربازها از این عکس‌العمل بحدی برآشفته و مضطرب شدند که کنترل آنها از دست «لیاخف» خارج شد. بناچار دستور داد توپها بطرف مردم شلیک کنند. توپهای دیگری نیز از باغشاه رسیدیک توپ در جنوب غربی خانه ظل‌السلطان متمرکز شد. شلیک گلوله از خانه ظل‌السلطان و انجمن هدایت قطع نمیشد و قزاقها نیز مرتباً مسجد را از سمت شمال و جنوب با توپ گلوله باران میکردند. سپس انجمن هدایت و خانه ظل‌السلطان به توپ بسته شد. از توپ دیگری که در شمال غربی میدان قرار داشت، دو گلوله شلیک شد. یکی از گلوله‌ها دیوار مجاور مجلس را خراب کرد و مدافعین مجلس بناچار به داخل مسجد پناه بردند و بیا یک شلیک شدید همه افراد یکی از توپها را، که در فرمان یک افسر روسی بودند کشتند. از افراد این توپ فقط یک نفر زنده ماند. قزاقهای اسب‌سوار که راه جنوبی مجلس را بسته بودند بناگاه متوجه شدند، که انبوهی از جمعیت در حالیکه چند تن از معممین در پیشاپیش آنان حرکت میکردند از سمت جنوب بسوی آنها پیش می‌آیند. سربازها بمردم فرمان دادند، که فوراً

از همان راهی که می‌آیند باز گردند. لیکن چون آنها اعتنا نمی‌کردند و همچنان پیش می‌ناختند قزاقها خود را چار شدند بسمت شمال عقب نشینی کنند. توپچی که تنها مانده بود و همه بارانش کشته شده بودند از افسر روسی کسب تکلیف کرد و افسر مزبور دستور داد: «بسی مردم تیراندازی کن.»

«بر اثر شلیک این توپ، گروه کثیری از مردم بهلاکت رسیدند و بقیه آنها بسمت جنوب (محل فعلی میدان سرچشمه) عقب نشینی کردند. در این هنگام بدستور «لیاخف» مسجد سپهسالار که محل اصلی اجتماع مردم بود، بوسیله توپ بشدت گلوله باران شد. مردم نیز بمقابله برخاستند و از بالای دیوارهای مسجد، قزاقها را گلوله باران کردند و هنگامی که شلیک آرام گرفت، داخل محوطه مسجد از کشته و زخمی پوشیده شده بود و در سراسر میدان نیز نعش افسران و افراد قزاق بچشم می‌خورد. از افسران قزاق ۵ نفر کشته و ۶ نفر زخمی شدند و از افراد قزاق هیجده نفر بقتل رسیدند و ۲۸ نفر مجروح شدند که یکی از آنها روسی بود.

و اما تلفات مردم...

«بموجب گزارش رسمی که به شاه داده شد، در حدود پانصد نفر از کسانی که در مسجد مستقر شده بودند، بر اثر شلیک گلوله‌های توپ کشته شدند. ولی کلنل «لیاخف» معتقد است که رقم ۲۷۰ تا ۳۰۰ بیشتر مقرون بحقیقت می‌باشد.»

۳۰ ژوئن ۱۹۰۸ - استوکس

بعباران و به توپ بستن مجلس و دستگیری رهبران نهضت مشروطیت سفارت انگلیس در تهران را بدین فکر انداخت، که با همکاری سفارت روسیه دقیقاً بوضع مشروطه خواهان رسیدگی کند و ضمناً از نزدیک از هدف و نیات محمد علی شاه مطلع گردد. کاردار سفارت انگلیس که محمد علی شاه او را دشمن خود میدانست با وزیر مختار روس داخل مذاکره شد و از او خواست تا با «مکاری با یکدیگر حفظ جان و مال اتباع خارجی مقیم پایتخت را بعهده گیرند. وزیر مختار روسیه از این فکر استقبال

کرد و قرار شد (چرچیل) و (بارانوسکی) باتفاق بکدیگر شاه را ملاقات کنند. در این ملاقات برای سفارت انگلیس وضع بازداشتی‌ها و رفتار قزاقان با آنان و روحیه محمدعلی‌شاه بخوبی روشن شد و چرچیل در گزارشی که در این باره برای وزیر امور خارجه تهیه کرد، چنین نوشت:

قلهك ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ - (۲۲ جمادی الاول ۱۳۳۶)

«هماکنونی که دستور داده بودید بمدانظهر امروز بشهر رفتیم، مسیو بارانوسکی همقطار روسی‌ام طبق قرار، ساعت ۶ سفارت آمد و همراه او به باغشاه رفتیم. تنها دو سوار و دو پیشخدمت که از قلهك همراه آورده بودم در معیت ما بودند. دستورات کتبی را که بمن داده بودند تا به شاه بگویم، به بارانوسکی نشان دادم. وی گفت: دستورات مشابهی هم از وزیر مختار روس دریافت کرده است. از او خواستم ترجمه تصحیح نشده‌ای را که تهیه کرده‌ام بخواند و بذهن بسپارد زیرا او می‌بایست سخنگو باشد. بارانوسکی حرفم را پذیرفت و وقتی بحضور شاه شرفیاب شدیم با صحت و امانتی قابل ستایش آنها را بشاه گفت. شاه که بنظرم ورود ما را از پیش می‌دانست در پاسخ گفت: «در مورد موضوع اول شما می‌توانید بوزیر مختار روس و کاردار انگلیس اطمینان بدهید از آنچه که در قدرت دارم در راه حفظ نظم و آرامش استفاده خواهم کرد و ایشان می‌توانند نسبت باعنیت اتباع خود دغدغه خاطری نداشته باشند.»

«کلنل لیاخف که مترجمش يك افسر قزاق ایرانی است در کنار شاه ایستاده بود. شاه ضمن اشاره پاو گفت: وظیفه حفظ انتظامات را به کلنل محول کرده‌ایم و هم‌اکنون در این زمینه با او تبادل نظر خواهیم کرد.»

«در مورد مطلب دوم از ما خواستند که بشما پیغام دهیم که شاه با مجلس کینه و عداوتی ندارد و اقداماتی که بعمل آورده مستقیماً متوجه انجمن‌های سرکش و برهم زنده صالح است. ایشان هدفشان اینست که قانون اساسی که خود ب مردم تفویض کرده حفظ کنند. سپس من بندرخواست اداره تلگراف هنداروپ و همچنین درخواست

بانك شاهى در مورد افزايش نفقات نكهبان اشاره كردم اعلىحضرت وعده دادند كه نفقات لازم گسيل خواهند شد .

درباز گشت امير بهادر جنگك، كه در اردو گاه حاضر بود ضمن اينكه وعده داد نكهبانان مورد لزوم را بفرستد يكي از آجودانهاى خود را فراخواند و بمن گفت: آنچه را كه ميخواهم باو بگويم . افسر مزبور قول داد همان شب نكهبانان را اعزام دارد و اين وعده عملى گشته است .

شاه در برابر درب باغ كوچكى كه در خارج از محوطه باغشاه است ما را



آيت الله سيد عبدالله بهباني



بمضور پذیرفت، این باغ برای سکونت حرم سلطنتی مناسب تشخیص داده شده بود. چه خود باغشاه را مقامات درباری و زندانیان بیشمار که دستگیر شده اند اشغال کرده اند. از همان راهی که آمده بودیم از طریق باغشاه باز گشتیم و در بازگشت با سید عبدالله مجتهد و پسرش که ظاهراً آزادانه قدم می‌زدند روپرو شدیم. سید محترم و سالمند که چند سال است او را می‌شناسم، بطرف آمد و ظاهراً می‌خواست چیزی بمن بگوید لیکن با دیدن بارانوسکی با لباس نظامی، یکه خورد و پس از سلام کردن بازگشت و قدم زنان به سمت دیگر باغ رفت. از دیدن روی او که بیش از اندازه زرد و رنجور

مینمود تکان خوردم بعداً درباره رفتار و حیسانه‌ای که همان روز با او شده بود چیزهایی شنیدم .

وقتی میخواستیم سوار کالسکه بشویم متوجه شدم در اردو گاه پر جنب‌وجالی که نفرات قزاق کنل لیاخف و افراد گارد امیر بهادر اشغال کرده بودند افراد قزاق چادری را محاصره کرده و سروصدا میکردند. این افراد در حوادث آن روز شرکت کرده بودند. از مشاهده وضع، پی بردم درون چادر عملیات غیرعادی در جریان است .

یکی از نفرات اردو گاه که همراه ما بود، در پاسخ پرسشم گفت: در آن چادر زندانیان به زنجیر کشیده شده‌اند.

همراه بارانوسکی بطرف چادر رفتم و با کمال تأسف دیدم عده‌ای در حدود سی تن با لباسهای پاره پاره و سر و روئی زخمی و خونین در کتفه و زنجیر هستند . یکی از زنجیر شدگان از میان جمع برخاست و اشارهای بمن کرد . او را فوراً شناختم که متصدی انتظامات داخلی مجلس شورایی بود. او همان کسی است که به سال ۱۹۰۶ وقتی چهارده هزار نفر در سفارت بست گزیده بودند رئیس انتظامات بود و از افراد آرام و بی آزاری است، که بارها در مجلس با او روبرو شده بودم . از ترس اینکه مبادا افراد دیگری را بشناسم بدون اینکه حرفی بزنم برگشتم و وقتی میرفتم قزاقها همچنان چادر را محاصره کرده و بیفحاشی خود زندانیان و شاید هم به شلاق زدن آنها ادامه میدادند. بارانوسکی را بنامه کنل لیاخف رسانیده خود بقلهك باز گشتم.

امضاء جی بی - چرچیل

گزارش دوم

اول ژوئیه (۳۰ جمادی الاول ۱۳۳۶)

بمستور شما بامداد امروز نیز به باغشاه رفتم و ترجمه تلگرام اعلیحضرت پادشاه انگلستان را که در پاسخ تلگرام شاهنشاه رسیده است با خود بردم. ساعت هفت بامداد امیر بهادر جنگ مرا در چادر خود پذیرائی کرد. وقتی به چادر امیر بهادر میرفتم برخی

از زندانیان را دیدم که با زنجیر بسته شده بودند. چون شاهنشاه هنوز لباس نپوشیده بود، بناچار بیش از مدت یکساعت در انتظار ماندم.

در این مدت با امیر بهادر جنگ به کپ زدن پرداختم و او بدون هیچ پرده پوشی درباره حوادث روزهای اخیر حرف زد. وی شایمال را سخت بیاد حمله گرفت و او را دیوانه خواند. از این فرصت استفاده کرده در باره زندانیان سوالاتی کردم و عموماً از او خواستم تا نسبت با آنها با انصابت رفتار کند. یاد آور شدم که حضرت [علی علیه السلام] داعاد پیغمبر (ص) با شخصی که در مسجد کوفه آن حضرت را مضروب کرد و این ضربه مهلك افتاد چگونه رفتار کرد. امیر بهادر که به دینداری تظاهر میکند چنین وانمود کرد که سخت تحت تأثیر این تذکر قرار گرفته است و بی امن اطمینان داد که با زندانیان به نیکی رفتار میشود.

چند کلامی هم بسود سردار منصور که مدالی از طرف دولت انگلیس دارد سخن گفتم.

حدود ساعت ۸ به ما خبر دادند که شاه برای پذیرفتن مہیا هستند. ما هم مثل همیشه بیست اندرون رفتیم. ترجمه تلگرام اعلیحضرت پادشاه انگلیس را به شاهنشاه دادم و ایشان به قرائت آن پرداختند. وقتی تلگرام به نیمه رسیده بود گفتند: من هنوز هم سر حرف خود ایستادم و میگویم که سفارت انگلیس هیچگاه تحت محاصره سربازان نبوده است. اطلاعات بی اساسی توسط غرض ورزان داده شده است. سپس تلگرام را بیایان رسانید و بمن گفت از دیدنم بسیار خوشوقت است چه بیش از ده سال است که با من آشناست و بمن اعتماد دارد از این رو بر من است که کردار را اندرز دهم. جواب دادم کردار بجز وظیفه خود کاری انجام نداده و دلیلی در دست نیست که بدگمانی شاه را تأیید کند. شاه بسخن ادامه داد و گفت: ما یلم با همه کشورها اعم از هلند، بلژیک و غیره مناسبات حسنه را حفظ کنم و بدیهی است مشاق هستم روابط نیکوئی با انگلیس داشته باشم لیکن کردار طوری رفتار میکند

گوئی ایراییان مردانی متمدن و نجیب هستند! امیر بهادر میان حرف شاه دوید و گفت آری آنها مردانی نجیب اند هر چند که متمدن نیستند.

شاه بسخنانش ادامه داد: وقتی نفرات گسیل شدند (سپس کمی مکث کرده جمله خود را عوض کرد) وقتی آنهایی را که دستور داشتند مراقب باشند که در اطراف سفارت چه میگذرد فرا خوانده شدند با خوشوقتی اطلاع حاصل کردم که عده‌ای از مردم سفارت مراجعه کرده‌اند تا پناهنده شوند لیکن از ورود آنها ممانعت بعمل آمده است.

«گفتم بدیبهی است که آنها را راه نمیدهند. این همانست که کاردار وعده داده و مسلماً برای شاه ایجاد تعجبی نکرده است، شاه گفت: باز هم معتقد است که کاردار تقصیر دارد. چه علت دارد که پادشاه انگلیس یک وزیر مختار نفرستاده است؟ گفتم شاهنشاه هنوز کاردار را خوب نشناخته‌اند. می‌خواستم باز هم بسخنانم ادامه دهم که امیر بهادر به میان حرفم دویده گفت: تصادفاً غروب دیروز کاردار را دیده و با او مفصلاً صحبت نموده و اینک اوضاع بر او روشن است. او از شاه خواست تا اجازه بدهد از این پس کارهای مربوط به سفارت انگلیس را شخص او حل و فصل نماید.

شاه مجدداً گفت: از دیدن من خوشحال است اما نواب (عباس قلیخان) دیوانه معض است! در این باره اظهار نظر نکردم و شرفیابی پایان یافت.

امضاء - جی بی - چرچیل»

دشمنی محمد علی‌شاه با مجلس و مجلسیان آنقدرها زیاد نبود، زیرا او امیدوار بود که با پول و وعده و وعید و تهدید، مجلسیان را با خودش همراه کند. چنانچه در ملاقاتی که بین چرچیل و دیرشرقی سفارت انگلیس و محمد علی‌شاه روی داد، شاه آشکارا گفت: «با مجلس کینه و عداوتی ندارد و آنچه که میکند مستقیماً متوجه انجمن‌های سرکش و برهم زننده صلح است» حقیقتاً هم در آن روزها انجمن‌های مخفی و علنی بودند که نقش رهبری

وزیر مختار انگلیس  
چه مینویسد؟

مبارزان و انقلابیون را بر عهده داشتند. عده‌ای از نمایندگان مجلس سعی داشتند انجمن‌ها را آرام کنند. اینان حقیقتاً شیفته آزادی بودند و خود را حافظ آزادی و مشروطیت و حکومت پارلمانی میدانستند در حالیکه عده‌ای دیگر از رؤسای انجمنها جزو دستمجات افراطی و تندرو بشمار میرفتند که بهیچ چیزی بجز نابودی محمد علی‌شاه و رژیم سلطنت و دربار روس‌مآب وقت قانع نبودند. شاید افکار همین گروه بود که بالاخره بین شاه و مجلس و انجمن‌ها کدورت بسیار ایجاد کرد. بعد از سرکوبی انجمن‌های انقلابی و وزیر مختار روس که بار دیگر خود را موفق میدید اعلام کرد که پارلمان هم مثل انجمن‌ها یاغی و آشوبگر است و نباید تشکیل شود. گزارشی که وزیر مختار انگلیس پس از بمباران مجلس و سرکوبی مجلسیان و انجمن‌ها به وزیر خارجه انگلیس داده تا اندازه‌ای اوضاع آن ایام را روشن میکند. او در گزارش خود چنین می‌نویسد:

گزارش بسیار محرمانه شماره ۲۵۹

۱۵ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۳ جمادی الثانی ۱۳۲۶)

آقای محترم:

بدنبال حوادث مربوط به کودتای اخیر در آن روز و دو روز پس از آن انجمنها بظاهر، نفس تازه میکردند در حالیکه نمایندگان مملکت سخت در تلاش بودند تا اعضای انجمن‌ها را آرام کنند و بهانه بدست شاه ندهند تا از قوای قهریه استفاده کند.

هذا کرات از یکسو بین وزیران کابینه و مجلسیان و از سوی دیگر بین وزیران و دربار که در باغشاه متمرکز شده است ادامه داشت. بنا بگفته مسیو دوهارتویک (وزیر مختار روس) که گویی از ماجراهایی که در دربار روی میدهد ساعت بساعت با خبر میشود، در حالیکه سایر جهان‌نیان بی‌خبر مانده‌اند! سرانجام موافقتنامه‌ای مورد قبول دربار واقع میشود و همه وزیران آنرا امضاء میکنند.

دبقراریکه همین مقام گفت بموجب موافقتنامه مزبور میبایست بین هشت تا ده

تن از افرادی که در حملات خود به شاه ستیزگی خاصی بخرج داده بودند تسلیم شاه شوند. مدتی سپری شد تا اینکه پیش از ظهر ۲۲ ماه گذشته (مطابق ۲۱ جمادی الثانی و یکروز قبل از به توپ بستن مجلس) مسیو دوهارتویک بمن اطمینان داد که مجلس موافقتنامه را خواهد پذیرفت چه بنا بعقیده او مجلس نسبت بشاه وقادار است و اقتضایات بر پا شده بر ضد اعلیحضرت شاه در واقع از طرف انجمن‌های انقلابی و آشوبگران اجیر شده ظل السلطان و یاران توطئه گر او بر پا شده است.

بعقیده من وزراء اطمینان دارند که نمیتوانند مجلس را وادار به پذیرفتن خواسته‌های شاه کنند و بهمین جهت مأموریتی را پذیرفته‌اند که از آغاز به بی‌نتیجه بودن آن اطمینان دارند. همانطوریکه انتظار میرفت این مأموریت با شکست مواجه شد نمایندگان آنها را حتی بخیانت متهم کردند و از آنها خواستند که فوراً استعفا کنند.

«بنا به ادعای مسیو دوهارتویک، آقای سید عبدالله بهبهانی مسئول اصلی رد پیشنهاد شاه توسط مجلس است زیرا اعلیحضرت شاه حاضر نشده است که با پرداخت سی هزار تومان رشوه حمایت مجتهد مزبور را کسب نماید. البته من هیچ حرفی در تأیید این ادعا نشنیده‌ام صرفنظر از بی‌اساس بودن ادعای مزبور بفساد این سید، شواهد امر نیز بر عدم واقعیت آن گواه است. بحث مجلس درباره شرایط دربار بطول انجامید و تا رد بهائی خواسته‌های مزبور جلسه نمایندگان تا پاسی از شب ادامه داشت. کمترین تردیدی نیست که باغشاه قبلاً از نتیجه کار آگاه بوده است زیرا تدارکات وسیعی را برای انجام عملیات روز بعد کاملاً مهیا ساخته بود.

«جریان حوادث روز سه شنبه ۲۳ زوئن (۲۲ جمادی الاول) تهران بیش از حوادث روزهای دیگر سردرگم کننده است لیکن یادداشت ضمیمه که توسط یکی از روزنامه‌نگاران به مازور (سرگرد) استوکس (آناشاه نظامی انگلیس) داده شده و طی آن شخص کلنل لیاخف ماجراها را شرح داده است بیشتر مقرون بحقیقت میرسد. «بموجب این گزارش عملیات تهاجمی نخست بوسیله حزب ملیون شروع شد

بدین معنی که از پشت دیوار مجلس بمبی بیرون افکنده میشود. اما مردم بدون استثناء این ادعا را تکذیب میکنند. آنها یک زبان مدعی هستند که رهبرانشان به ویژه سید عبدالله به افراد توصیه کرده بودند روش تدافعی در پیش گیرند و لذا وقتی قزاقها نخستین گلوله‌های خود را، شاید در هوا شلیک کردند اعضای انجمن‌ها سپاهیان را بیاد گلوله گرفتند. بهر حال این موضوع حائز اهمیت چندانی نیست زیرا شاه قبلاً تصمیم گرفته بود که بزور متوسل شود. برای نمونه شایعات در گیر شده یکی را مثال می‌زنیم. این شایعه مشتمل بر اینست، که کلنل لیاخف دو تن از افراد خود را بضراب گلوله از پای در آورده است تا وانمود کند که بر اثر اصابت گلوله‌هایی که از مجلس شلیک شده، کشته شده‌اند. تردید ندارم که این داستان مورد قبول عامه مردم ایران است. همچنین تردید ندارم که در جریان حوادث عمداً بسوی افسران روسی شلیک نشد. همه ایرانیان در این مورد متفق‌القولند که فرمان مخصوصی برای حفظ جان افسران روسی صادر شده بود در غیر این صورت با در نظر گرفتن فاصله کم و پناهی‌گاهی که مجاهدان استفاده میکردند، مصون ماندن افسران روسی از گزند باور نکردنی است و انگهی همه افسران روسی در تمام مدت روز بی‌مها با جسارت نشان میدادند. یکی از نمایندگان مجلس بمن گفت که بخصوص سرهنگ لیاخف را میشد در هر آن هدف گلوله قرار داد. فکر میکنم اگر افسران روسی کشته می‌شدند ماجرا بطرز دیگری پایان می‌یافت. آنها جان خود را مرهون این عقیده عمومی هستند که کشته شدن یکی از افسران روس موجب دخالت روسیه خواهد شد. از این رو افسران روسی رویهمرفته توانستند بنوعی اصحاب آمیزی انضباط نفرات را حفظ کنند و بجز چند مغازه و خانه شخصی که برای تاراج نشانی‌گیری شده بود سایر اماکن مصون ماند. خانه ظل‌السلطان و خانه باتو عظمی از جمله خانه‌هایی بود که آنها را برای تاراج نشان کرده بودند. اگر افسران روسی نبودند احدی نمیتوانست از بیدادگریهای وحشیانه نفرات سیلاخور هنگ ایرانی و گارد امیربها در جنگ معامت کند.

قبل از ساعت هفت بامداد نخستین بار از زدو خورد تهران با خبر شدم یکی دو

ساعت بعد بقصد ملاقات با مسیو دوهارتویک به زرگنده رفته ام لیکن با تعجب دریافتم که او هنوز لباس خواب بتن دارد. وی گفت که از زردخورد با خبر شده است اما تا حصول اطمینان بیشتر نسبت با آنچه در تهران میگذرد نمیتوان تصمیمی اتخاذ کرد. ساعت دوازده مجدداً با او تماس گرفتم و وی موافقت کرد که مترجمین خود را بتهران بفرستیم تا شاه را از خطری که جان خارجی‌ها را تهدید میکند با خبر سازند. او بهیچ عنوان حاضر نشد با انجام اقدامات فوری موافقت کند. وقتی در ساعت سه بعد از ظهر با او تماس گرفتم چنان آشکارا به نوشتن نامه مشترکی برای شاه بی‌علاقگی نشان داد، که وقتی اقداماتی را برای حفظ امنیت شهر در شب توصیه کرد و افزود که «باید بشاه یادآور شویم که قول داده است به قانون اساسی احترام نهد» مرا در شکفتی عمیق فروبرد. با احتمال قوی کنل لیاختف تا ساعت پنج باو اطلاع داده بود که سربازانش بر اوضاع شهر مسلطند زیرا دیگر از بابت امنیت اتباع خارجی نگرانی ابراز نداشت و نسبت باین موضوع که چه تأمینی را از شاه بخواهیم بی تفاوت بود.

وقتی اصرار کردم بهترین راه برقراری اعتماد بین مردم و شاه این است که از نمایندگان دعوت کنیم بی‌درنگ تشکیل جلسه دهند، وزیر مختار روس حیرت زده گفت: «چی؟ از اعلیحضرت همایون بخواهیم مجلس را تشکیل دهد و از تنبیه نمایندگان آن که سربازانش را بگلوله بسنه‌اند صرف نظر کنند؟» گفتم «اگر معتقدید که پارلمان علیه شاه دست بمبارزه زده باید گفت که کشور در یک جنگ داخلی فرو رفته است.»

ادعای دوهارتویک در باره عده نمایندگان مجلس بهنگام حمله بعقیده من انقراق آمیز است. همه گزارش‌هاییکه توانسته‌ام بطور مستقل بدست آورم عده نمایندگان حاضر را بیش از بیست تن قلمداد کرده و وجود این عده هم شاید تصادفی بوده است. تغییر عقیده وزیر مختار روس در این مورد حائز اهمیت است. او که تا بحال اقدام شاه را در سرکوبی انجمن‌های انقلابی موجه جلوه میداده اکنون که این اقدام به نتیجه رسیده پارلمان را هم مانند انجمن‌ها یاشی و آشوبگر میدانند و عقیده دارد، که نباید مجلس مجدداً تشکیل شود تا اینکه فرصتی بدست آید و قانون اساسی بهمان



شکلی که در «دوما»ی روسیه وجود دارد تدوین شود . دوهارتویک برای خاتمه دادن باین بحث مسیو بارانوسکی (رئیس دائره امور شرقی سفارت روس) را احضار کرد ، تا دستوراتی باو بدهد . من هم دستورهای کتبی را که میخواستم به «جی . بی . چرچیل» (دبیر اول سفارت انگلیس) بدهم برای دوهارتویک شرح دادم . دوهارتویک بی جهت کوشید کار را معطل کند و سرانجام قرار گذاشتیم که چرچیل و بارانوسکی ساعت پنج بعدازظهر در سفارت انگلیس در شهر با هم ملاقات کنند .

بارانوسکی مقارن ساعت شش به سفارت مراجعه کرد و من ناگزیرم این تأخیر عمدی را چنین توجیه کنم ، که دوهارتویک در این مدت شاه را مطمئن ساخته است که هیچگونه اقدام مشترکی صورت نخواهد گرفت مگر اینکه قبلاً ماهیت این اقدام بااطلاع اعلیحضرت رسیده باشد .

در راه باغشاه چرچیل دستورهای کتبی مرا به بارانوسکی نشان میدهد و او بعنوان سخنگو و نماینده مافوق آنرا باامانت کامل برای شاه ترجمه میکند . شاه تأکید میکند که نباید هیچگونه چپاول و بی نظمی مشاهده شود و نیز فرمان مخصوصی صادر میگردد ، که برای حفظ بانک شاهی و محل سکونت کارکنان خط تلگرافی هند و اروپا و حراست جان منشیهائی که بحکم وظیفه اداره مرکزی رفت و آمد میکنند ، تدابیر جدی اتخاذ شود .

چرچیل درباره این شرفیابی و آنچه را که در باغشاه ناظر بوده است یادداشت جالبی تهیه کرده که به ضمیمه این نامه تقدیم شده است . (متن این گزارش جداگانه چاپ خواهد شد.)

وقتی از آنچه که در شهر روی داده یا خبر شدم ، بی درنگ مازور استوکس را بشهر فرستادم و سفارش کردم ، مبدا احدی وارد سفارتخانه شود مگر اینکه بطور قطع جانش در خطر باشد . استوکس مرتباً تلفن میکرد و مرا از جریان حوادث مطلع می ساخت .

داز گزارشهای او چنین برمیآید، که تاراج و چپاولگری دامنه قابل ملاحظه‌ای یافته است. وی شاهد بوده است که نفرات تیپ قزاق و هنگ سیلاخور اموال تاراج شده را بخانه‌های خود حمل میکردند و حتی مقداری هم روی عراده توپ گذاشته بسوی باغشاه روان بوده‌اند. حتی یکبار وقتی از تلفن مغازه مجاور سفارت با من صحبت میکرد چهارتن از افراد گارد امیر بهادر جنگ میخواستند بقصد چپاول بآن مغازه وارد شوند. با همه اینها حقیقت امر اینست که فقط معدودی از مغازه‌ها و خانه‌های شخصی مورد دستبرد قرار گرفته و بیشتر اموال چپاول شده از کاخ عظیم ظل السلطان و عمارت مجلس بوده است. قسمت خارجی کاخ ظل السلطان بظاهر آسیب کمتری دیده است.

بعد از ظهر از میان طبقات مختلف مردم عده قابل ملاحظه‌ای دستگیر شدند هر دو رهبر مجتهدین یعنی سید عبدالله و سید محمد، شیخ رئیس، مستشار الدوله رهبر عالی شأن اصلاح طلبان و نماینده تبریز، ملک المتکلمین ناطق زبردست و محبوب و جهانگیر خان سردبیر روزنامه صور اسرافیل از جمله دستگیر شدگان هستند دو شخص اخیر بواسطه حملات جسورانه مرتب خود به شاه بویژه مورد نظر عمیق او قرار دارند. هوقتی چرچیل به باغشاه وارد میشود حدود سی تن را مشاهده میکند که با سر و روئی خونین بزنجیر کشیده شده‌اند.

لیکن گزارشهای بیست آمده، حکایت دارد که صدها تن در محل‌های دیگر باغ زندانی شده و هم اکنون اعدام‌های دستجمعی در جریان است.

دهکی بیست قزاقها کوشیدند همه رهبران حزب ملیون، رؤسای انجمن‌ها و خوشنام‌ترین سردبیران جراید را دستگیر کنند. شایعات مزبور توأم با حوادث پیش از ظهر و این توهم که شاه حتی از شلیک مساجد ایا نکرده است و بهیچ عمل وحشیانه‌ای قناعت نخواهد کرد، دهشت‌عجیبی را بر شهر مستولی کرده است، بنحوی که حتی کسانی که زمانی در جنبش مشروطه طلبی مختصر شرکتی داشته بودند اکنون از ترس جان بر خود می‌لرزند.

«سحر گاه روز بعد یادداشت فوری از مازور استوکس دریافت کردم این یادداشت حاکی بود که تقی زاده همراه شش تن از یارانش منجمله سردبیر جبل‌المتین یعنی نشریه ایکه با حملات خود به انگلیس شهرت یافته و نیز سردبیر نشریه «مساوات» شبانه سفارت وارد شده‌اند که در اینجا نمیخواهم با شرح چگونگی پناهنده شدن آنها گزارش خود را قطع کنم.

پیش از اینکه لامهام در باره این موضوع بنمست مسیو دوهارتویک برسد نامه‌ای از او دریافت کردم. وزیر مختار روس در نامه خود ادعا کرده بود که بسیاری از اعضای انجمن‌ها تصمیم گرفته‌اند در سفارت انگلیس بست بنشینند و هم اکنون چندین کالسکه حامل بازرگانان و سیدها در معیت تقی زاده و یارانش و پیشخدمتهای سفارت انگلیس در راه خود به سفارت هستند. بی‌درنگ به سفارت روس رفتم و به مسیو دوهارتویک گفتم هنوز نمیدانم تحت چه شرایطی اجازه ورود سفارت داده شده است و اضافه کردم مخصوصاً مازور استوکس را بشهر فرستاده‌ام تا از ورود پناهندگان بداخل سفارت معانعت نماید و مطمئنم که وی با درایت کامل دستورهای عمومی دولت پادشاهی انگلیس را در مورد مسئله «بست» رعایت خواهد کرد. بموجب دستورهای مزبور سفارتخانه برای منصرف ساختن آنهائی که قصد بست نشستن دارند منتهای کوشش خود را بکار خواهد بست و احدی را بداخل سفارت راه نخواهد داد مگر آنهائیکه در خطر محض قرار گرفته باشند.

باو گفتم شاید در قضایات خود اشتباه میکند ولی با آنکه گمان نمیکنم چنین چیزی حقیقت داشته باشد هم اکنون بهران میروم و ماقع را در اسرع وقت باو خبر میدهم. با اینکه اطمینان دارم که داستان پیشخدمتهای سفارت در معیت کالسکه‌ها بی‌اساس است فوراً به مازور استوکس تلفن میکنم که هیچکس را سفارت راه ندهد. وقتی سفارت باز گشتم پیامی تلفنی روی میز خود نوشته دیدم و از خواندن آن دریافتم که پیش از ظهر آن روز تقریباً چهار تن از مردم توانسته‌اند بداخل

سفارت راه یابند. ساعت دو بعد از ظهر بشهران آمدم و پی بردم احساس ناامنی مردم بعلمت حوادث روز پیش شدت یافته است. همچنین دامن گرفتن شایعات اغراق آمیز مبنی بر اینکه قزاقها برای یافتن افراد مظنون همه خانه‌ها را بازرسی میکنند، مزید بر علت شده بود. از طرفی اعدام دو تن در باغشاه بصورت اعدام دستجمعی جلوه داده شده، و این خود بر هراس مردم افزود. گرچه در واقع بیشتر مغازه‌ها باز بود لیکن باید گفت که انتشار فرمان شاه مبنی بر اینکه مغازه‌های بسته مورد حمله و تاراج سپاهیان قرار میگیرد، موجب شده بود که مردم مغازه‌های خود را باز کنند.

مردم انگشت شماری در خیابانها تردد میکردند و اغلب در کنار درب خانه‌ها یا مغازه‌های خود ایستاده و وحشتزده درباره عملیات آینده شاه حدس‌هایی میزدند.

همقارن ساعت سه و نیم بعد از ظهر معین‌الوزاره فرزند وزیر امور خارجه و رئیس امور کابینه با پیامی از شاه سفارت آمد. همان موقع که باهم صحبت میکردیم از محلی در مجاورت سفارت صدای شلیک يك تفنگ بگوش رسید. چند دقیقه بعد صدای شلیک توپ هم شنیدیم. معین‌الوزاره اظهار داشت قزاقها به خانه ظهیرالدوله حمله کرده‌اند زیرا مرکز یکی از اجمن‌ها در آن خانه است. تا جائیکه اطلاع دارم در خانه ظهیرالدوله سربازان با مقاومتی روبرو نشده بودند. حمله بخانه ظهیرالدوله بایستی درست سه ربع ساعت ادامه یافته باشد. چه وقتی بخانه علاءالسلطنه رسیده بودم صدای انفجارهایی بگوشم رسید. در آنجا باردیگر با معین‌الوزراء روبرو شدم و پس از اینکه در حضور پدرش پیامی را که میل داشتم بشاه گفته شود تکرار کردم او به باغشاه رفت. «علاءالسلطنه پس از رفتن پدرش درباره اوضاع بی‌پرده بسخن پرداخت و گفت زمینه کودتا بتحریرك روسیه فراهم شده و بدست عمال روسیه اجراء شده است. والا شاه هیچگاه جرئت و اراده آن را نداشت و حتی هم اکنون هم از بیم عواقب عمل خویش بر خود لرزان است. علاءالسلطنه اضافه کرد: اینك ایران بصورت یکی از ایالات روسیه در آمده و این امر جز نتیجه عهدنامه روس و انگلیس چیزی دیگر نیست. وی پرسید: آیا دولت متبوع شما واقعا می‌پنداشت که روسیه به روح عهدنامه

مزبور احترام خواهد نهاد؟ شما اینطور وانمود کرده‌اید، اما اکنون باز هم بیکار خواهید نشست و نقض عهدنامه را بدینسان توسط روسیه تماشا خواهید کرد؟

«فکر میکنم عالیجناب نظریه افراطی دارند. بی شک اخبار تحریریه آمیز از جانب حزب ملیون بشاه رسیده و این حزب هم در مضمون ساختن شاه به نقض قانون اساسی شتاب نشان داده است. هر چند که حزب کمتر از شاه گنهار است. شاه قدرتی جز تیپ قزاق که قابل اعتماد باشد ندارد. لذا از آن استفاده کرده است. این حقیقت که این تیپ توسط افسران روسی اداره میگردد، نمیتواند مؤید نظریه شما گردد که ایران بصورت یکی از ایالات روسیه درآمده است. این بحث، مختصر تأثیری در عالیجناب بجای گذاشت که آشکاراً محسوس بود.

«در بازگشت سفارت متوجه شدم که سه تا چهار قزاق در فاصله دو تا سه متری درب ورودی سفارت ایستاده اند. از آنجائیکه این امر را تصادفی پنداشتم بدان چندان توجهی نکردم دربارہ زیر نظر گرفتن سفارت توسط افراد نظامی که این چند نفر پیش قراول آن بودند، در نامه جداگانه مفصلاً بحث خواهم کرد. بهر حال تا جائیکه ممکن است از طرح موضوع در این نامه خودداری میکنم.

«روز بعد - پنجشنبه ۲۵ ژوئن ۲۴ جمادی الاول - همه دریافتند که حفظ انتظامات شهر بر عهده کلنل لیاخف و تیپ قزاق معول گردیده است. لیاخف با اهنی که هنگام ملاقات آقایان «گای» و «چرچیل» بکار برد نشان داد که او خود را فرمانروای واقعی تهران میداند و صلاحیت دارد تعهدات وزارت امور خارجه را در برابر هر یک از سفارتخانه‌های خارجی نادیده بگیرد. گای و چرچیل با لیاخف ملاقات کردند تا از او بخواهند قزاق هائی را که در اطراف سفارت گمارده است فرا خوانند. اعلامیه مربوط به برقراری حکومت نظامی که بموجب آن لیاخف بمقام فرمانداری تهران منصوب شد، روز بیست و ششم انتشار یافت - هر چند که تاریخ آن ۲۲ ژوئن (۲۱ جمادی الاول) یعنی یک روز پیش از بمباران مجلس بود.

«از گزارش ضمیمه که توسط آقای اسماوت تنظیم گشته و عباسقلیخان نواب و چرچیل آنرا دیده و تأیید کرده‌اند، درخواست می‌گردد که کلنل لیاخف علیرغم انکار مسیو دوهارتویک بمقام فرمانداری برگزیده شده و پلیس و نیروی نظامی در اختیار نام او قرار گرفته‌است. تردید نیست که کلنل لیاخف از اختیارات خویش به بهترین وجهی استفاده کرد. چه طی شش تا هفت ماه اخیر تهران شب و روزی چنین آرام بخود ندیده بود. لیکن از سوی دیگر لحن شدید فرمان حکومت نظامی بویژه ماده پنجم آن ناقض هدف‌هایش بود.»

«در این ماده گفته شده است که اگر سربازان توهین شود آنها حق دارند از سلاح خود استفاده کنند. این ماده تأثیر بسیار بدی به جای گذاشت چه مردم خود را تسلیم برضای مفروضین شخصی احساس کرده‌اند. همین ماده سبب شد تا بیش از پیش مردمی را که در خطر واقعی هم قرار نداشتند وادار کنند بسفارتخانه پناهنده شوند. آرامش شهر ناشی از رعبی بود، که بر آن مستولی گردیده بود. در این میان فرمانی در باره عفو عمومی انتشار یافت که به گمانم به تاریخ بیست و پنجم است اما علیرغم این فرمان دستگیری مردم بشدت ادامه دارد.»

«در واقع چنین تلقی شده است که هدف از انتشار فرمان مربوط اغوای افراد مظنون است تا از پناهمگاه خود بیرون آیند. روز دوشنبه بیست و نهم، اعلامه‌ای باعضای کلنل لیاخف در سراسر شهر الصاق شد. این فرمان روز ششم ژوئیه با انتشار فرمان دیگری ملغی گردید بموجب فرمان اخیر که باعضای مشیر السلطنه نخست‌وزیر صادر شده است، مؤیدالدوله به فرمانداری غیر نظامی و کلنل لیاخف بفرمانداری نظامی منصوب شدند. «روز هفتم ژوئیه اعلامیه دیگری بتاریخ پنجم ژوئیه و بنام مؤیدالدوله انتشار یافت. در این اعلامیه گفته شده بود هر چند مقررات حکومت نظامی اجراء میشود ولی فرمانداری غیر نظامی امور شهر را اداره خواهد کرد و از مردم دعوت میشود در ساعات تعیین شده باین فرمانداری مراجعه و شکایات خود را تسلیم دارند. ضمناً اعلام

شد که اجتماع مردم در مساجد برای ادای فریضه نماز مشمول مقررات حکومت نظامی که بموجب آن اجتماعات ممنوع است نخواهد شد. روز بعد فرمان شاه به نخست وزیر در سراسر شهر منتشر شد. شاه در این فرمان بنخست وزیر دستور داده است تا با همکاری وزیران اصلاحاتی بویژه در امور فرهنگی تحکیم وضع تجارت و احداث کارخانجات بعمل آورد ..

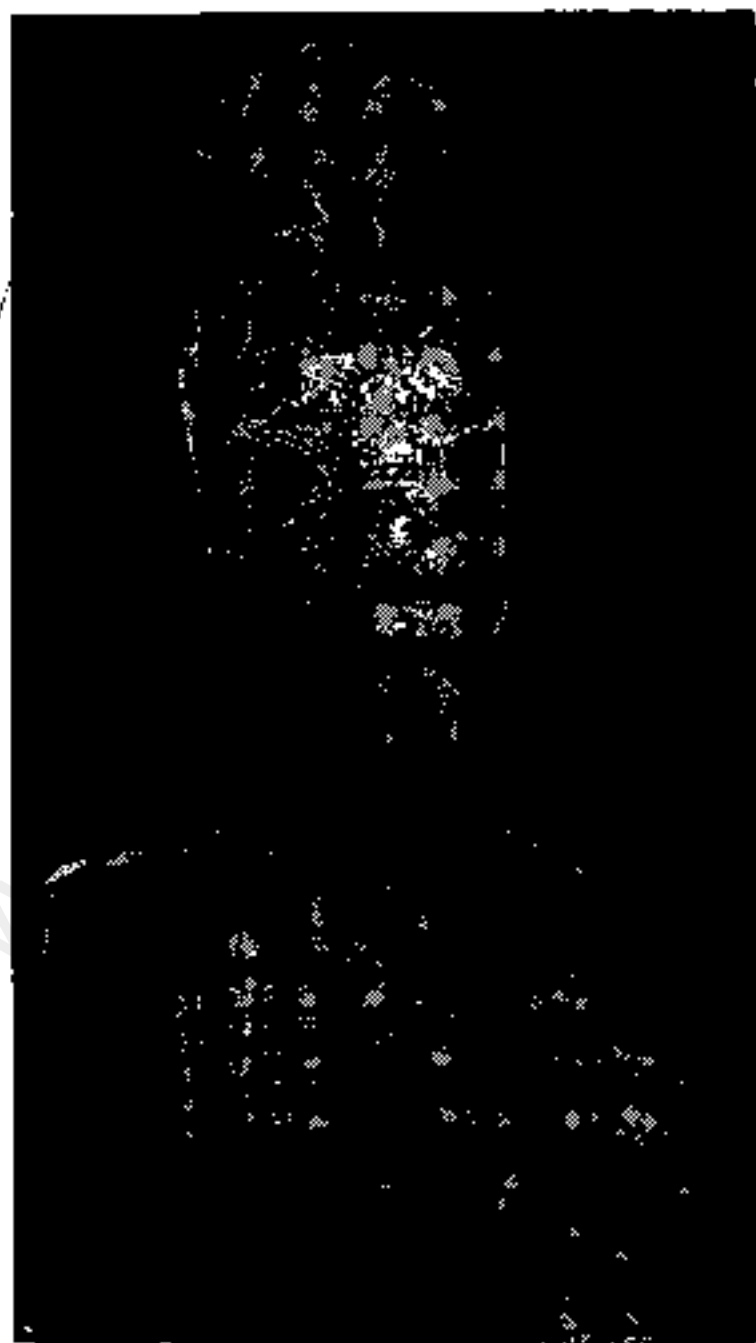
روز نهم ژوئیه قهوه خانهای متعلق یکی از بست نشینان در سفارت به بهانه اینکه روز ۲۳ ژوئن از داخل آن بمبی بروی نیروهای دولتی انداخته شده بتاراج رفت. بغیر از این هیچ اقدام انتقامی دیگر توسط دولت بعمل نیامد جز اینکه عده خیلی زیادی دستگیر شدند و جستجوی دقیق و شدیدی برای گرفتن اسلحه بعمل آمد.

دهنوز بتحقیق نمیتوان گفت که با دستگیر شدن در باغشاه چه رفتاری خواهد شد. بطوریکه گفته میشود ۲۲ تن از زندانیان بزنجیر کشیده شده اند و از این عده حداقل يك نفر بر اثر جراحات وارده برش و عدم مداوا در گذشته است. چند بار به مسیود و هارتویك اصرار کرده ام شایعات مبنی بر رفتار غیر انسانی با دستگیر شدگان برای ما مجوزی است تا بنام انسانیت مشترکاً میانجیگری کنیم. اما او وعده کرد در این باره تحقیق خواهد نمود. روز سیزدهم بنا باصرار من بارانوسکی پیاغشاه گسیل شد و سپس دو هارتویك مرا مطمئن گردانید که وی متوجه هیچگونه خلاف رفتاری با دستگیر شدگان نگردیده تا مجوزی برای دخالت ما باشد. وی اضافه کرد: تا کنون شش هفت تن از زنجیر شدگان آزاد شده اند و تنها دوازده نفر باقی هستند که محاکمه آنها بزودی آغاز خواهد شد. روز سیزدهم جاری دو نفر در حومه قلهك دستگیر شدند. شواهدی در دست است که نشان میدهد این بازداشت عمدی صورت گرفته تا وانمود شود که افراد مثلثون واقع شده حتی در قلهك هم مصون نبوده و از دسترسی شاه بدور نیستند.

با تقدیم احترامات

امضاء - چارلز مارلینگ

سرکوبی محمدعلیشاه  
وقتی محمد علیشاه موفق شد مخالفان و مشروطه خواهان را سرکوب کند، خانه‌های کسانی را که مورد تنفر او بودند، از جمله خانه شاهزاده ظل‌السلطان<sup>۱</sup> عم شاه، و خانه شاهزاده جلال‌الدوله پسرعمو و خانه ظهیرالدوله شوهر عمه خود را نیز که در آن هنگام حکمران رشت بود بمباران



محمد علیشاه قاجار

۱ - ظل‌السلطان و پسرش از عمال ستم پیشه و خونخوار سپه دل بودند و هیچ اعتقادی با اصول آزادی نداشتند. الحاق آنها به لژ فراماسونری صرفاً برای تنفع پرستی بود. ضمناً معلوم میشود که در دستگاه فراماسونری ایران از همان اول چه قادی رخته کرده بود و الا چنین شاهزادگان بی‌همه چیز و جباری را به عضویت خود نمی‌پذیرفتند.



و بتوسط سربازان ذخایر و اموال موجودی آنها را تاراج کرد. هدف نهائی از حمله بخانه این سه شاهزاده دست یافتن با اسناد و مدارك لژ فراماسونری (بیداری ایران) وابسته به (گراند اوریان دو فرانس) بود، که در آن هنگام در تهران فعالیت میکرد. اگرچه شاهزادگان مذکور همه عضو این لژ بودند ولی مرکز ودفاتر لژ مزبور همه در خانه ظهیرالدوله محل فعلی انجمن اخوت جمع بود. این لژ را فراماسونهای فرانسوی در ایران تشکیل داده بودند و مسیو لانس وریوز رئیس مدرسه الیانس اسرائیلی یکی از فعالین و رؤساء کارگران آن بشمار میرفت. در لژ بیداری ایران عده زیادی از مشروطه خواهان عضویت داشتند و عده ای از آنها در مجلس اول و دوم وکیل شدند. محمد علی شاه میخواست با دست یافتن با اسناد و مدارك این مرکز فراماسونری، از ارتباط مشروطه خواهان با انگلیسها مطلع شود. ولی فراماسونهای عضو لژ که در کنار محمد علی شاه میزیستند، شبانه ماجرا را بمرکز خود اطلاع دادند. و در نتیجه قبل از حمله، فراماسونها شبانه همه اسناد و مدارك لژ را بوسیله میرزا محمود خان منشی سفارت فرانسه (سناتور محمود جم) از خانه بیرون برده و به گاو صندوق سفیر فرانسه منتقل کردند. قسمتی از این اسناد بعدها یعنی در سال ۱۳۲۹ بوسیله مرحوم ابراهیم حکیمی حکیم الملک به فرانسه منتقل گشت و به پایمکانی را که گراند اوریان تحویل گردید.

پس از غارت خانه سه شاهزاده فوق الذکر، مسجد سپهسالار و بهارستان از همه جا بیشتر ویران شد و اسناد بایگانی و آثار گرانبهای از میان رفت. کلنل لیاخف بلافاصله پس از تسلط بر اوضاع حکومت نظامی را برقرار ساخت و سفارت انگلیس را در محاصره گرفت و نگذاشت دیگر کسی بدانجا پناهنده شود. ولی چند روز بعد در اثر اعتراض مقامات سفارت و اقدام وزیر امور خارجه ایران، سفارت از حال محاصره

۱ - در محل فعلی انجمن اخوت، لژهای فراماسونری «گراند لژ ملی ایران» که بهیچ یک از ارکانهای ماسونی جهانی بستگی ندارند، تشکیل جله می دهند.

۲ - متأسفانه باقیمانده این اسناد گرانبها را نوه یکی از فراماسونهای لژ بیداری ایران که سمت صندوقداری و حسابداری آن محفل را داشته در سال ۱۳۳۳ شمسی آتش زده و از بین برده است.

درآمد و علاء السلطنه وزیر خارجه تا گزیر بخواست پوزش از کاردار بریتانیا گردید.

دوران خود کلمکی محمد علیشاه فقط هیجده ماه طول کشید. قیام مردم تبریز و جنگهای خونینی که در دوران محاصره این شهر تا اهزام بیرو بهران روی داد، قیام مردم اصفهان و سپس گیلان و حمله مبارزان آزادیخواه بهران، سرانجام در روز جمعه ۲۸ تیر ۱۲۸۸ نتیجه بخشید و جنگ آزادی بیابان رسید. در ساعت هشت و نیم باعداد این روز محمد علیشاه با ۵۰۰ تن از بستگان و سران مرتجع اطراف خود مثل امیر بهادر جنگک سفارت روس در زر گنده پناهنده شدند و بخودی خود از تخت سلطنت بر کنار گردیدند. بمحض ورود او بهخانه سفیر، ترجمه های روس و انگلیس بر فراز بام سفارت افراشته شد و قزاقان روس و سواران هندی بنگبانی آن پرداختند. اندکی پس از آن میان کننل لیاخف و سران ملی ملاقاتی روی داد و کننل رسماً خدمت حکومت نوین را که تا دیروز مأمور کشتار و قتل عام طرفدار آن بود بگردن گرفت و رضایت

داد که در آئنده تحت فرمان و دستور سپه دار که بهوزارت جنگی برگزیده شده بود انجام وظیفه کند و دستورات او را بکار بندد.

پس از عزل شاه در بین اسناد مشروطیت وزارت امور خارجه ایران فقط پیش روس ترجمه تلگرافی که وزیر مختار انگلیس «بارکلی» و کاردار سفارت روس «سابلین» متفقاً از قلهک بهران به دو پیشوای انقلاب مخایره کردمانند، قابل توجه میباشد: من این تلگراف چنین است :

«از قلهک به تهران ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹»

سپه دار سردار اسعد شاه در سفارت روس متحصن شده و در تحت حمایت برقی



کننل لیاخف

روس وانگلیس می باشد. حالا قدغن فرمائید جنگ را موقوف کنند و ترتیبات نظم را حتی المقدور برقرار نمائید. دو نفر مترجم این دو سفارت روانه شدند که با جنابعالی مذاکره نموده قراری در باب قزاقها بدهند: بارکلی - سابلین<sup>۱</sup>.

در این ایام دو سیاست قدیمی که هر دو هدفهای استعماری و توسعه طلبانه داشته و امید بتصرف قسمتهای مختلف ایران را در سر می پروراندند، با یکدیگر سازش کرده و طرح قرارداد منحوس ۱۹۰۷ م - ۱۳۲۵ ه. ق را ریخته بودند و خود را برای بهره برداری از آن آماده میکردند. انگلیسها در مقابل داشتن قسمت عظیمی از جنوب و شرق ایران موافقت کردند، که در مورد فاجعه بتوپ بستن مجلس سکوت کنند. ولی طبقات مختلف مردم حتی توده بیسواد و عامی که آزادی بدست آورده بودند، در مقابل انگلیس و روس قد علم کردند و موفق شدند محمد علیشاه را معزول و قوای قزاق را سرکوب نمایند و مشروطیت را دوام و قوام بدهند.

**انحلال بریکاد قزاق** انگلیسها که در جریان حوادث و اتفاقات همیشه بنفع خود استفاده میکنند، همینکه محمد علیشاه «روس مآب» را معزول

و دربار «طرفدار روس» را سرنگون دیدند، به فکر انحلال بریکاد قزاق و اخراج افسران روسی افتادند. حملات و کشتار بیرحمانه ای که قوای قزاق در بمباران مجلس و سرکوب کردن مردم آزادیخواه کرده بودند، عامه مردم را از کلمه «قزاق» بیزار و زمینه هر نوع اقدامی را فراهم ساخته بود. سیاست استعماری انگلستان که با فرو ریختن دربار «روس مآب» به موفقیت بزرگی نائل آمده بود، برای ریشه کن کردن همیشگی سیاست روسیه مسئله انحلال بریکاد قزاق را نیز شدیداً دنبال کرده و از آنجمله، مستر چرچیل به «دوستان وفادار» خود دستور داد تا همه فشار خود را برای انجام این خواست «مردم» بکار برند.

متأسفانه هیچیک از نویسندگان تاریخ مشروطیت ایران، مطالعه بسطی در این باره نکرده و از گفتگوها و مذاکرات سری و علنی در این مورد پرده برداشته اند.

آنها یا «نداسته» یا «بخواسته» اند دومین هدف بزرگ سفارت فنیچه را که با انجام آن نفوذ روس‌ها برای دیرزمانی از ایران ریشه کن میشد، آشکار کنند. در پرونده مشروطیت وزارت امور خارجه نیز فقط سه سند جالب موجود است، که تا اندازه‌ای چگونگی انحلال بریکاد قزاق را روشن میکند. بموجب مندرجات این پرونده روز ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ ه. ق. (ژوئن ۱۹۰۹ م) سفارتین روس و انگلیس لایحه مشترکی مبنی بر ابقاء بریکاد قزاق برای مشروطه خواهان و انقلابیون میفرستند. این لایحه که بخط عباسقلیخان نواب منشی سفارت انگلیس بوده و از طرف رؤساء انقلاب رد شده در روی کاغذ سفید و بدون مارك بدین شرح نوشته شده است :

«ما امضاء کنندگان ذیل رؤسای موقتی دولت و ملت ایران بموجب این نوشته در حضور دو نماینده محترم سفارتین انگلیس و روس متعهدیم که اداره بریکاد قزاق ایران کماکان در تحت ریاست پالکویک و صاحب منصبان دولت روس برقرار باشد و نیز بموجب همین ورقه تعهد می‌نمائیم که عموم صاحب‌منصبان و تائین‌ها و قزاقهای اتباع ایران که بحکم دولت در نزاع و جنگ داخل بودند مصون از هر گونه بازخواست و تعرض بوده بپیچوجه کسی معرض جان و مال و اهل و عیال آنها نشده از هر جهت آسوده و مشغول شغل و کار خود باشند. فی ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ تهران».

در زیر این ورقه نوشته شده است «این صورت را نمایندگان سفارتین «مسیو چرچیل - و مسیو بارالنسکی» آورده بودند که آقایان سپه‌دار و سردار اسعد امضاء کنند. چون عباراتش تغییر کرد صورت دیگر داده شد و اصل آن بخط میرزا ابوالقاسم خان<sup>۱</sup> منشی سفارت و نزد عباسقلیخان نواب (منشی سفارت انگلیس) محفوظ است.» باوجودیکه «مستر چرچیل» نماینده سفارت ذیل ورقه را امضاء و با مضمون آن موافقت کرده بود، با اینحال سرداران ملی با مضمون لایحه موافقت نکردند و بار دیگر مذاکره بین نمایندگان سفارتخانه و سرداران ملی آغاز شد. روسها بپیچوجه حاضر

۱ - میرزا ابوالقاسم آملی منشی سفارت روسیه تزاری در جریان انقلاب مشروطه در ایران بود. مجید آملی وزیر و سفیر ایران فرزند میرزا ابوالقاسم آملی است.

۴ نشان بلاموتی که نامش پانته شاد است روس و انگلیس بخاطر شاد است در این  
روز عین آن سلطنت واقع گردید و تیسراکت هزدهم در

اینجا گفته که در روز شانزدهم در وقت ایران در آن  
حضور و عینه و محرم مغربی انگلیس در آن منهدم گداورده و کله و آن ایران  
کالکان در آن ریاست مالکولیک و منصفان در آن روس و قرار است  
و نیز در آن در آن قهر و غم و علم و منصفان در آن با و در آن  
اینج ایران در آن در آن و منصفان در آن در آن در آن  
در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن در آن  
نصف و کار خردانه ۲۷ ۲۷ مهر آن ۱۳۲۷ در آن

این صورت با نایبگان مغربی (سیر و غیره)  
در این باره (انتم بفرمایید) با این باره در این باره  
کنند و این باره در این صورت که این باره  
و این آن نیز در این باره در این صورت  
نور کار زار در این باره

نبودند قشون قزاق را منحل کنند. انگلیسها هم که با انحلال قوای قزاق دوهین آرزوی بزرگشان برآورده میشد، در ظاهر با همکاران روسی شان موافقت میکردند ولی درخفا «آلت های فعل» را تشویق میکردند که همچنان در مقابل روسها مقاومت کنند. سرداران ملی نیز که از همه جا بی خبر و از انزجار عامه نسبت بقوای قزاق مطلع بودند، و همچنین برای اینکه قدرتی درمقابل آنها وجود نداشته باشد، مصراً تقاضای انحلال قوای قزاق را میکردند. پس از مذاکرات فراوانی که بین آنها صورت گرفت ملیون لایحه جدیدی نوشته، به سفارتین فرستادند. این لایحه که قدم اول در راه انحلال قشون قزاق است روز ۲۷ جمادی الاخری ۱۳۲۷ مطابق با ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۹ از طرف سپه دار اعظم و سردار اسعد امضاء و به سفارتین فرستاده شد.

(ما امضاء کنندگان ذیل رؤسای موقتی دولت و ملت ایران بر حسب اظهار دو نماینده محترم سفارتین انگلیس و روس مقرر میداریم که موقتاً اداره بریگاد قزاق ایران کماکان در تحت و باست بالکونیک برقرار بوده مشروط بر اینکه معزی الیه بکلی محکوم اوامر یکنفر وزیر جنگ مسئول که امروز معین خواهیم کرد، بوده بهیچوجه از اوامر وزیر جنگ مزبور تخلف نکند و بهر خدمتی که وزیر، مشارالیه را مأمور نماید اشتغال ورزد و نیز بموجب همین ورقه تعهد می نمائیم که عموم صاحبمنصبان و تابعینها و قزاقهای اتباع ایران که بحکم دولت در نزاع و جنگ داخل بوده اند مصون از هر گونه بازخواست و تعرض بوده بهیچوجه کسی متعرض جان و مال و اهل و عیال آنها نشده از هر جهت آسوده و مشغول شغل و کار خود باشند سپه دار اعظم سردار اسعد این صورتی است که امضاء شده و به سفارتین داده شد.)

اعضاء لایقره  
روسها خیلی زود متوجه شدند که انحلال قوای قزاق و خلع محمد علی شاه از سلطنت در حقیقت مقدمه زوال قدرت سیاسی آنها در ایران میباشد، و از هر لحاظ بتفع انگلیسها بوده است. شاید با توجه باین امر بود که چند ماه بعد از امضاء قرارداد فوق، ناسازگاری و طغیان فرماندهان روسی قوای قزاق علیه دولت ایران آغاز شد، تا جائیکه در بسیاری از موارد، فرماندهان قوای قزاق از دستورات وزارت جنگ